

## مرگ آفتاب

وقتی

آسمان سیاه شد

و آفتاب مُرد

شب با تمام ظلمتش دیوارها را خراشید

و شهرها را در سیال تاریکی فرو بُرد

رهروان راه گم کردند

و راه ها در سیاهی گودال ها گم شدند

دگر کسی را ندیدم

که از پیروزی دم زند

و آدم ها

آدم های بیروح و خسته

حیران ، سرسام ، درماتده

زیر فشار ندانستن و نتوانستن

از دیاری به دیار دگر رفتند

هرزه گرایان تخدیر شده

و مزدوران بیگانه

درکنار خیابانها  
و حمام های خون  
مست از باده و بنگ  
به کاروان تابوت های سیاه  
و کوچ اجباری  
مغزهای متفکر  
خیره شدند  
آنگاه در مُرداب دماغ منگ گرفته شان  
دین هزار رنگ گرفت  
آنها سرافرازی کاج ها را  
در بدل دیباج ها  
لیلام کردند  
آه . . .  
آیا دوباره روز خواهد شد ؟  
آفتاب خواهد درخشید  
و جنگل مرموز شب را  
خورشید نور باران خواهد کرد ؟  
آیا سرود آزادی  
باز بر لب ها جاری خواهد شد ؟؟؟